

محمد دلاوری، مجری - کارشناس تلویزیون در گفت‌وگو با «وطن امروز»:

حرف دل مردم را می‌زنم



امیرعلی جهاندان: قرار شد برای مصاحبه با او هماهنگ کنیم. وقتی زنگ زدم گفت «بیا برویم کوه؛ همانجا به صحبت کنیم و هم قدمی بزنیم». برایم جالب بود یک مصاحبه در ارتفاعات تهران و هنگام کوهنوردی، تجربه‌ای بسیار خوب؛ به بهانه راه‌اندازی برنامه «توقف ممنوع» به سراغش رفته بودم اما از همه چیز صحبت کردیم؛ از چگونگی تشکیل حلقه خبرنگاران هم‌نسل او که اخبار را متحول کردند و جسارت در خبرنگاری تلویزیونی را با خود به صداوسیما آوردند تا شکل‌گیری اخبار ۲۰:۳۰؛ از ایده «صرفاً جهت اطلاع» تا ناپدید شدن یک‌باره او از آن، از تجربه ۲ سال و نیمه‌اش در بلژیک و از تفاوت‌های عالم رسانه در ایران و اروپا؛ از برنامه جدید او «توقف ممنوع» و ورود به منطقه ممنوعه در حوزه اقتصاد و سوزده‌هایی که کسی نمی‌خواهد یا پرداختن به آنها خودش را به دردسر بیندازد تا دلایل ناکارآمدی نظام رسانه‌ای ایران؛ صحبت‌هایی جذاب با «محمد دلاوری» خبرنگار معروف صداوسیما را می‌توانید در زیر بخوانید.

■ ضمن تشکر از وقتی که به ما دادید و همچنین دعوتی که در این فضای بانشاط داشتید؛ سوال اول را از زندگی شخصی شما شروع می‌کنم؛ محمد دلاوری از کجا به عرصه خبر وارد شد؟ از دانشگاه یا علاقه شخصی؟

من بی‌نیاهت به علوم انسانی، رسانه و سینما علاقه داشتم اما خانواده نظرشان این بود که من باید علوم تجربی بخوانم؛ رفتم دانشگاه شیمی خواندم اما با اوضاع و احوال

بسیاری بی‌انگیزه؛ نه در شیمی موفق بودم و نه می‌توانستم تصور کنم شیمیست شوم و همه عمرم را در کارخانه بگذرانم؛ همه ذهن و حواسم بی رسانه و علوم انسانی و سینما بود؛ از قضا آن روزها که صرفاً جهت اطلاع در اوج بود، عده‌ای مدرک لیسانس شیمی مرا گذاشتند روی اینترنت که با معدل ۱۲:۲۵ قبول شده بودم و گفتند این آدم که از همه انتقاد می‌کند خودش چنین وضع اسفباری داشته من شیمی خواندم اما از همان

وقت برای رسانه‌ها هم کار می‌کردم؛ بیشتر در مقام نویسنده کار می‌کردم و خیلی به خبر علاقه و توجهی نداشتم. برای روزنامه‌ها یادداشت و مقاله و گزارش می‌نوشتم. بعداً در مقطع کارشناسی ارشد، علوم سیاسی با گرایش اندیشه سیاسی خواندم که واقعا تجربه خوبی برایم بود؛ لذت درس خواندن را اینجا تازه فهمیدم؛ بر خلاف دروس مهندسی شیمی که واقعا برایم هیچ لذتی نداشت. دکترا را هم جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه VUB بلژیک پذیرش گرفتم که مشغول کار هستم.

مهم‌ترین علتی که باعث شد این گروه بیش از گذشته دیده بشود این بود که راه‌های تازه را باز کرد که قبلاً در سایر صداوسیما دیده نمی‌شد؛ یک فضای را ایجاد کرد که بیننده خودش آمد.

■ می‌خواهم از ورود شما به عرصه تصویر و خبرنگاری تصویری صحبت کنیم؛ از اوایل دهه ۸۰ و ورود خبرنگاران جوان و جسوری از جمله محمد دلاوری، ایمان مرآتی، کامران نجف‌زاده و سید مهدی شریفی که همه اعتقاد دارند ورود آنها عرصه خبر را در صداوسیما متحول کرد. این تیم چگونه شکل گرفت؟ آشنایی قبلی وجود داشت یا در سازمان در کنار هم قرار گرفتید؟

یک بخشی از این موضوع برمی‌گردد به

بسیار مدیر باهوش و جسوری است؛ شروع کردیم در سیاست راه‌هایی را باز کنیم و حرف‌هایی را بزنیم که قبلاً زده نمی‌شد؛ نه تنها من بلکه بیشتر خبرنگاران وقتی یک محملی مثل ۲۰:۳۰ فراهم شده بود، به این سمت رفتند که حرف تازه بزنند در سیاست؛ تیغ نقادی ما در ۲۰:۳۰ برنده و تیز شده بود و ورودمان به مسائل سیاسی و نقدهای صریح ما هم در حوزه سیاسی و هم در حوزه مبارزه با فساد یا اقبال عمومی مواجه شد و آمارها همان موقع نشان می‌داد هم در صد مخاطبان و هم اعتماد به خیر بشدت بالا رفت.

■ شده بود حرفی بزنید که بعداً به‌خاطر آن حرف توبیخ شوید یا خط قرمزی را بشکنید که خودتان هم پیش خودتان بگویید دیگر اینجایش را تند رفتم؟

در بخش خبر کنترل شدید قبل از آنتن وجود دارد به همین علت حرف‌های ما پیش از رسیدن به مرحله آنتن کنترل جدی می‌شود. عملاً در خبر تا امضای مدیر بالاتر از خودت را نداشته باشی، نمی‌توانی حرفی بزنی و هر حرفی که ممکن بود چنین عقبیتی داشته باشد، قبلاً خط زده شده بود. ■ یک تحلیلی وجود دارد در تفاوت نظام رسانه‌ای در ایران با نظام رسانه‌ای در آمریکا و کشورهای غربی؛ که آنها خیلی خط قرمزها را باز می‌گذارند تا همه حرف‌شان را بزنند و این تکرر رسانه‌ای باعث می‌شود یک احساس رضایتی- اگر چه کاذب- برای عامه به‌وجود بیاید؛ هر چند ساختار رسانه‌ای جوری طراحی شده که چند رسانه به عنوان بلندگوی اصلی، صحبت‌های اصلی را پمپاژ می‌کنند اما خرده‌رسانه‌ها هم حرف‌های خودشان را می‌زنند، هر چند شنیده نمی‌شود؛ صداوسیما چقدر می‌تواند و ظرفیت دارد به تکرر میدان بدهد؟

چون ما تجربه کار رسانه‌ای مثل آنها نداریم، ذهن و زبان‌مان خشک است و ورزیدگی کافی برای اداره اوضاع را نداریم؛ زمانی که قرار است یک پیش‌روی بکنیم یا یک معبری را باز کنیم؛ آن کسی که بخوهد این پیش‌روی را بکند کار بسیار دشواری را پیش رو دارد؛ زحمت فراوانی را باید بکشد؛ چون همه مجموعه آمادگی این کار جدید را ندارند در حالی که اگر کمی فکر کنیم می‌بینیم علت اینکه ما دور بسیاری از حوزه‌ها را خط قرمز کشیده‌ایم نه به این علت است که واقعا نباید درباره آنها حرف زد؛ بلکه به علت این است که ما هوش کافی برای پرداخت آن را نداشته‌ایم. بسیاری از حوزه‌ها هست که ما فقط به‌علت رودربایستی در موردش حرف نزنیم. با اینکه چون دیگری در موردش حرف نزنده ما هم نتیجه گرفتیم که نباید حرف بزنیم؛ به این علت حرف نزنیم چون در دل خودمان فکر می‌کردیم اینها غیرقابل پخش است اما وقتی وارد میدان می‌شویم، می‌بینیم می‌شده است این حرف‌ها را هم بزنیم؛ ما این تجربه را در «صرفاً جهت اطلاع» به فراوانی داشتیم. احساس مردم از اینکه می‌بینند حرف‌شان از تلویزیون زده می‌شود، احساس بسیار خوب و مبارکی است که آنها را پویند می‌دهد یا بدنه حاکمیت؛ احساس می‌کنند نیازی نیست حرف‌های‌شان را در خفا بزنند، حس می‌کنند حرف‌های‌شان دغدغه‌های عمومی جامعه است و از بابت اینکه یک سری سوالات دارند و یک سری نگرانی‌ها دارند نباید ناراحت باشند و باید بدانند دغدغه‌های‌شان به رسمیت شناخته می‌شود.

■ خط قرمزهای رده‌شده فقط تکنیک و تاکتیک بود یا استراتژیک و سیاسی هم بود؟ من اینجا بیاد ندارم از خبرنگارانی مانند حسن قربانی، بهروز تشکر، مهدی نجف‌پور و خبرنگاران خلاق دیگری که پیش از ما در خبر حوزه‌های خلاف‌های را کشف و گزارش‌های ارزشمندی را خلق کردند اما واقعیت این است که نسل جدید موجب فراگیری این موج شد و به آن رسمیت بخشید.

واقعیت این است اولین گزارش‌های ما عبور از خط قرمزها نبود بلکه عبور از هنجارهای پیشین بود که همه به آن عادت کرده بودند. برای مثال اولین گزارش‌های رسمی و وقایع عمومی بود اما این نسل تلاشی کرد پا به نقاط ناشناخته بگذارد و به زندگی عمومی مردم نزدیک‌تر شود. آن موقع واقعا کار ما عبور از خط قرمز خاصی نبود بلکه عبور از عرف پیشین بود یا یک جور بازتعریف هنجارهای گذشته، عادت ذهنی شده بود به این عرصه‌ها در خبر صداوسیما نباید پرداخته شود؛ اما وقتی ما پرداختیم با اقبال هم مواجه شد.

■ خط قرمزهای سیاسی چطور؟ خط قرمزهای سیاسی با تولد ۲۰:۳۰ شکسته شد. آنجا بویژه در دوره اولش که بسیار موفق بود ما بعد از تجربه ابتدایی‌مان با کمک آقای عبدالرضا بوالی که جزو استوانه‌های خبر بوده و هست و

من مزدم را از مردم گرفته بودم اما بعید می‌دانم با این روش برخورد با سرمایه‌های انسانی بشود انتظار اتفاقات بزرگ در رسانه را داشت. ■ از بلژیک بگویید؛ چه کارهایی کردید آنجا و چه کارهایی نتوانستید بکنید؟ اخبار خارجی در تلویزیون ما در بخش‌های خبری ۱۴ و ۲۱ متمرکز شده است آنها هم وقایع را معمولاً از لبنان و یمن و... شروع می‌کنند؛ بعد یک گریزی به نیویورک می‌زنند؛ می‌رسند به اروپا، یک سری می‌زنند به فرانسه و انگلیس و عملاً وقتی به بلژیک می‌رسند؛ وقت تمام شده است؛ کسی که در بلژیک کار می‌کند باید انرژی‌اش را بگذارد روی حوزه‌های دیگر یا اینکه برود از فرصت موسعی که در شبکه خبر وجود دارد استفاده کند؛ با توجه به اینکه بیننده شبکه خبر محدود است

بعد از مدتی خبرنگار انگار غیب شده است؛ در حقیقت آن خبرنگار هر چقدر هم از آنجا گزارش ارسال کند اینجا به صورت قطره‌چکانی منتشر می‌شود. این فرآیند یک ایرادی است که در خبر خارجی وجود دارد و من قبل از رفتن هم به برخی مدیران گفتم که اگر از خارج کشور یک جریان وسیعی خبر پمپاژ کنید اینجا چند قطره بیشتر دیده نمی‌شود. ما در بلژیک این مساله را فراوان داشتیم؛ بسیاری از اتفاقات و مسائل وجود داشت اما فرصت پخش یا اولویت پخش نداشت.

■ به این جمع‌بندی نرسیدید که حالا از این فرصت به وجود آمده استفاده کنید و بسته‌های مستند و تصویری درست کنید که از جاهای دیگر صداوسیما استفاده شود؟ به غیر از حوزه خبر!

از قضا من این کار را کردم؛ در بلژیک توجهم را روی حوزه فرهنگ عمومی اروپایی‌ها متمرکز کردم و مستندهایی در آن حوزه‌ها ساختم و ارسال کردم، مثلاً توجه آنها به بهینه مصرف کردن، به دوستی و کم مصرف کردن، فرهنگشان به جلوترگشتی در صرفت انرژی یا فرهنگشان را ندگی آنها؛ ساده‌زیستی و نقد باورهایی که ما درباره اروپایی‌ها داریم و غالباً نادرست است؛ برای مثال ما فکر می‌کنیم اروپایی‌ها آدم‌های ولخرجی هستند یا آنجا همه در حال گشت و گذار و تفریح و عیش و نوشند در حالی که وقتی از نزدیک با آنها باشی و در آنجا زندگی کنی می‌بینی ساده‌زیستی، تلاش و در برخی مواقع تعهد آنها نسبت به جوامعی مثل ما که علاقه‌مندیم به این مسائل و برای‌شان استراتژی داریم، وضع بهتری دارد.

■ یارسال پدیده پاشایی در ایران اتفاق افتاد؛ سر یک مساله‌ای مثل تشییع جنازه مرحوم پاشایی حجم عظیمی از جمعیت حضور پیدا کردند و جامعه‌شناسان گفتند این یکی از اثرات مدرنیزاسیون است و در زندگی مدرن که خلأ عاطفه وجود دارد در یک بزنگاهی این عاطفه خودش را در اشکالی مثل تشییع جنازه پاشایی نشان می‌دهد؛ شما در یک کشور غربی ۲ سال و نیم زندگی کردید؛ که قاعدتاً بیش از چند سال است در زندگی مدرن است؛ این واقعیت را آنجا چطور دیدید؟

باور جامعه غربی این است که ما ۲ ساحت زندگی داریم، «ساحت فردی» و «ساحت اجتماعی»؛ ما در ساحت فردی که به خودمان مربوط است می‌توانیم هر تصمیم بگیریم. یا هر راهی که می‌خواهیم برویم و هر روشی که دلمان می‌خواهد را استفاده کنیم؛ اما ساحت زندگی اجتماعی ما به همدیگر مربوط است و به دولت. آنها در زندگی اجتماعی مهم‌ترین پیش‌فرضی که دارند این است که دولت را به عنوان پلیس فرض می‌کنند و تلاشی می‌کنند به نحوی برنامه‌ریزی کنند که کمترین مزاحمت را هم برای هم نداشته باشند، آنجا کسی به عقاید و باورها کاری ندارد و می‌گویند ما تنها کاری که می‌توانیم بکنیم این است که در کنار همدیگر با مسالمت و راحتی زندگی کنیم. نمود بیرونی آن این می‌شود که این آدم‌ها ورزش می‌کنند؛ کتاب می‌خوانند؛ کارهای علمی‌شان را انجام می‌دهند و یک جامعه یکدست و یکپارچه‌ای تقریباً در کل اروپای غربی که این مدل تفکر در آن نهادینه شده وجود دارد.

حالا این مدل از فکر کردن که می‌گوید ما در ساحت اجتماعی کاری به باورهای آرمانی و مذهبی و دینی شما نداریم موجب این شده که خیلی‌ها دور هم جمع بشوند و برای خود معنویت ایجاد کنند. یک گروهی حامی محیط‌زیست شده، یک گروهی حامی آدم‌های فقیری شده‌اند که گوشه خیابان می‌خوانند. اینها کمبودهای معنوی‌شان و خلأ عاطفی‌ای که در زندگی سنتی فراوانی دارد را در زندگی مدرن‌شان از طریق این رفتارها پر می‌کنند. در نمود فردی‌اش اما آن شخص مسیحی همچنان کلیسا می‌رود و آن فرد بودایی هم آیین‌های خودش را انجام می‌دهد؛ یک نکته اساسی این است که این علاقه‌مندی‌های مذهبی در عرصه کلان اجتماعی و در مسائل سیاسی تاثیری ندارد؛

از دید آدم غربی چنان که گفتم زندگی فرصت کوتاهی است برای لذت بردن از آن. ■ یک چیزی که رسانه ما درباره غرب دارد بازنشر می‌دهد این است که بنیان خانواده در غرب از بین رفته یا در حال فروپاشی است؛ تجربه عینی شما از آن فضا هم به این جمع‌بندی منتهی می‌شود؟ بنیان خانواده بسته به تفسیری است که ما از این مفهوم داریم. از دید آدم غربی چنانکه گفتم؛ زندگی فرصت کوتاهی است برای لذت بردن؛ براساس این مفروض تا آنجا که لذت می‌بریم با هم هستیم؛ از آنجایی هم که لذت نمی‌بریم سریع از هم جدا می‌شویم؛ همه چیز در آنجا براساس یک سری قواعد ساده که منتج به لذت است شکل گرفته؛ می‌گوید دلیلی وجود ندارد که من برای یک مدت طولانی با یک نفر

دیگر زندگی بکنم در حالی که لذت نمی‌بریم از باهم بودن؛ یک دوست بلژیکی من داشتم، یک بار صبح دیدمش و احوال خانمش را جویا شدم؛ به من گفت طلاق گرفتیم؛ گفتم چرا؟ گفت دیروز آمد به من گفت ژان؛ من دیگه با تو شاد نیستم بعدش هم مرا ترک کرد؛ گفتم حالت بده؟ گفت آره اما یک ماه بگذرد

درست می‌شوم؛ زندگی در آنجا براساس همین قواعد ساده پایه‌گذاری شده و بر همین اساس اگر نتوانی علایق خودت را به‌دست بیاوری دیگر هیچ چیز معنی ندارد؛ اصل بر این است که باید از زندگی لذت برد؛ پس با این دید، خانواده یک اصل محسوب نمی‌شود، می‌شود یک خانواده به راحتی از هم شکسته بشود تا آن لذتی که می‌خواهد حاصل شود.

■ از بلژیک برگشتید ایران و بلافاصله آمدید تلویزیون و گفتید دیگر نمی‌خواهم در حوزه خبرنگاری کار بکنم و می‌خواهم «توقف ممنوع» را کلید بزنم؛ برنامه‌ای که باز هم مثل همان اوایل دهه هشتاد آمده که به حوزه‌هایی ورود کند که ساختار شکنی در رسانه ملی را به راه انداخته است؛ این برنامه از کجا در ذهن شما متولد شد؟

من وقتی آمدم ایران، یکسری ایده‌ها داشتم برای بخش خبر اما وقتی آمدم سازمان دیدم مدیران از بالا تا پایین همه عوض شده‌اند؛ آقای پیمان جبلی که آن زمانی که من وارد سازمان شدم مدیر کل اخبار داخلی بود حالا شده معاون خبر؛ اما مدیران میانی خبر تفاوت بسیاری با تفکر من داشتند و در برخی موارد به اختلاف نظرهای جدی برخوردیم؛ این شد که من تصمیم گرفتم از خبر پیام بیرون؛ برای همه هم جای تعجب

داشت اما خودم فکر می‌کنم انسان قرار نیست تا آخر عمر یک جا بماند. از خبر که بیرون آمدم از قضای روزگار با آقای مجید زین‌العابدین، رئیس شبکه ۵ برخورد کردم و یکی از دوستان که طرحی درباره یک برنامه با موضوعات تبیینی داشت، بعد از برخورد من با دوستان و بررسی و طرح آن برنامه و نظراتی که من روی آن طرح دادم؛ نظر جمع بر این شد که بهتر است ما کمی از موضوعات تبیینی که بیشتر رویکرد شبکه چهارمی دارد فاصله بگیریم و وارد حوزه‌هایی شویم که دیگران نمی‌شوند؛ این شد که «توقف ممنوع» با ترکیب جدیدی شکل گرفت.

■ «توقف ممنوع» قرار است خطوط قرمز را رد کند؟ خیر! من نه اینجا و نه حتی در «صرفاً جهت اطلاع» هدفم شکستن خط قرمزها نبود؛ هدفم

رسانه ملی درگیر بزرگی و لختی خودش است؛ یک جامعه بسیار بزرگ با ساز و کارهای بسیار طولیل و بروکراتیک با قواعد و قوانین انباشته‌شده بسیار سنگین که طی سال‌ها به‌وجود آمده و باعث شده کسی که می‌خواهد کار جدیدی بکند مجبور است در مرحله نخست بر انبوهی از موانع درون سازمانی غلبه کند

ما در عرصه رسانه‌ای شده است، چیست؟ اولین نکته نظام حزبی ناکارآمدی است که ما داریم. تشکل‌های سیاسی موجود از رسانه برای مصارف روزانه‌شان استفاده می‌کنند؛ نه حتی برای ایده‌های بلندمدت‌شان؛ یعنی بهترین موقعیت‌های خودشان را در ساده‌ترین شکل ممکن و با کمترین میزان زیرکی از دست می‌دهند و به رسانه خودشان و فعالان رسانه‌ای برای رسیدن به کمترین فساد، آسیب می‌رسانند؛ آنها را دچار ضعف می‌کنند، بعد از مدتی گروهی از آدم‌ها در رسانه متولد می‌شوند که تنها تا نوک پای خودشان را می‌بینند؛ اخبار منتشره در این نظام رسانه‌ای اخبار دم دستی است که فقط برای زدن رقیب سیاسی کارآمدی دارد. در همه جای دنیا ارتباط عمیقی بین نظام سیاسی و نظام رسانه‌ای وجود دارد؛ اما اینجا این نظام سیاسی تشکل نایافته کم‌هوش؛ رسانه‌ای را که در خودش دارد پرورش می‌دهد؛ رسانه‌ای ضعیف و ترواست که جرأت کار جدید ندارد؛ بعد از مدتی هم چشمش به دهان رئیس است تا حرف او را با زبان غلیظ بیان کند؛ این رسانه نیست که به سیاستمدار کنار دستش ایده می‌دهد؛ بلکه از او ایده می‌گیرد؛ هر چه او می‌گوید با تمام توان و با هجومی‌ترین وجه ممکن دنبال می‌کند و بدتر از آن اینکه خودش از خودش تغذیه می‌کند یعنی بعد از مدتی آنچه خودش تولید می‌کند منبع مهم تغذیه‌اش می‌شود و رابطه‌اش با همه منابع معرفتی قطع می‌شود، خودش و رئیسش می‌گویند و باور می‌کنند و راضی هستند از این چرخه!

■ این در عرصه رسانه ملی هم هست؟ رسانه ملی مشکلاتی از جنس دیگر دارد. رسانه ملی درگیر بزرگی و لختی خودش است؛ یک جامعه بسیار بزرگ با ساز و کارهای بسیار طولیل و بروکراتیک با قواعد و قوانین انباشته‌شده بسیار سنگین

که طی سال‌ها به‌وجود آمده و باعث شده کسی که می‌خواهد کار جدیدی بکند مجبور است در مرحله نخست بر انبوهی از موانع درون سازمانی غلبه بکند. غلبه بر مسائل مختلف درون سازمانی به‌صورت خود به خودی در رسانه ملی ۸۰ درصد انرژی فسر را می‌گیرد و وقتی این فرد روی آنتن است در اصل با ۲۰ درصد انرژی‌اش کار می‌کند.

علت اینکه ما دور بسیاری از حوزه‌ها را خط قرمز کشیده‌ایم نه به این علت است که واقعا نباید درباره آنها حرف زد بلکه به علت این است که ما هوش کافی برای پرداخت آن را نداشته‌ایم. بسیاری از حوزه‌ها هست که ما فقط به‌علت رودربایستی در موردش حرف نزنیم؛ به این علت حرف نزنیم چون در دل خودمان فکر می‌کردیم اینها غیرقابل پخش است

رسانه ملی مشکلاتی از جنس دیگر دارد. رسانه ملی درگیر بزرگی و لختی خودش است؛ یک جامعه بسیار بزرگ با ساز و کارهای بسیار طولیل و بروکراتیک با قواعد و قوانین انباشته‌شده بسیار سنگین

که طی سال‌ها به‌وجود آمده و باعث شده کسی که می‌خواهد کار جدیدی بکند مجبور است در مرحله نخست بر انبوهی از موانع درون سازمانی غلبه بکند. غلبه بر مسائل مختلف درون سازمانی به‌صورت خود به خودی در رسانه ملی ۸۰ درصد انرژی فسر را می‌گیرد و وقتی این فرد روی آنتن است در اصل با ۲۰ درصد انرژی‌اش کار می‌کند.

